

Aspects and Reasons for the Employment and Dismissal of Ammar ibn Yasser on the Reign of Kufa

Maryam Saeedyan Jazi *

Assistant Professor of Islamic Studies, Faculty of Literature & Humanities, University of Isfahan, Iran, msaeedyan@ltr.ui.ac.ir

Abstract

This research seeks to understand the aspects and reasons for choosing the rulers of Kufa and dismissing them during the caliphate of Omar ibn Khattab. In so doing, one of the famous Kufa emirs Ammar ibn Yasser which was ordered by the caliphate of the time (Omar ibn Khattab) and was dismissed after one year was considered in this study. Since the reports on this issue have been distributed in a controversial and contradictory way in Islamic sources and recent studies have more descriptive approach or pay less attention to its different dimensions, more research is needed. The current library research is a historical, descriptive, and analytical study. The results of this research indicated that the social and cultural conditions governing Kufa and the Islamic society, in addition to the personality traits and administrative behavior of Ammar, and the necessity of maintaining and managing Iraq and strengthening the caliphate system, led to his appointment to Kufa. And, the following factors contributed to the removal of Ammar: Socio-political changes after the death of the Prophet Mohammad (PBUH), Arabic fanaticism and resistance to maintaining cultural-tribal traditions, the agreement between tribal leaders and aristocrats, the unity of Quraysh with the Arabic Caliphate, Ammar's relationship with Ahlulbayt (AS), his resistance to the disturbance of the tribal community, and finally the policy of the caliphate for the maintenance of the provinces. Consequently, in selecting and disposing Ammar, three factors contributed: social conditions, political systems, and different social classes.

Keywords: Ammar ibn Yasser, Omar ibn Khattab, the Reign of Kufa, Fanaticism, Quraysh, Caliphate

* Corresponding author

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی- پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و سوم، دوره جدید، سال نهم
شماره چهارم (پیاپی ۳۶)، زمستان ۱۳۹۶، صص ۵۱-۷۱
تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۵/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۷/۰۴

زمینه‌ها و دلایل به کارگیری و برکناری عماربن‌یاسر از فرمانروایی کوفه

مریم سعیدیان جزی*

چکیده

این پژوهش در پی فهم زمینه‌ها و علت‌های مؤثر در انتخاب امیران کوفه و همچنین برکناری آنها در دوران خلافت عمر بن خطاب است. برای انجام این پژوهش فرمانروایی یکی از امیران مشهور کوفه، یعنی عمار بن یاسر، بررسی می‌شود که به دستور خلیفه وقت، عمر بن خطاب، انتخاب شد و پس از یک سال عزل شد. از آنجاکه درباره این موضوع به صورت پراکنده و متناقض گزارش‌هایی در منابع اسلامی آمده است و پژوهش‌های معاصر یا بیشتر رویکرد توصیفی داشته‌اند یا به ابعاد مختلف آن کمتر توجه کرده‌اند، ضرورت پژوهش بیشتر دریافت می‌شود. پژوهش کتابخانه‌ای حاضر از نوع مطالعه تاریخی و توصیفی و تحلیلی است. نتایج به دست آمده از این پژوهش حاکی از آن است که وضعیت اجتماعی و فرهنگی حاکم بر کوفه و جامعه اسلامی، به علاوه ویژگی‌های شخصیتی و سلوک مدیریتی عمار و ضرورت حفظ و اداره عراق و تقویت دستگاه خلافت باعث انتصاب او بر کوفه شد. چنان‌که پدیدارشدن دگرگونی‌های سیاسی اجتماعی پس از رحلت رسول الله (ص)، ظهور و بروز عصیبت‌های عربی و پایداری اعراب بر حفظ سنت‌های فرهنگی قبیله‌ای، اتفاق نظر رهبران و اشراف قبیله‌ای و متحدان حکومت قریشی برای پیشبرد خلافت عربی، در کنار پیوستگی عمار با اهل بیت (ع)، مقاومت او در برابر تفرقه افکنی و رشد نیافتگی جامعه قبیله‌ای، تلاش برای اجرای آموزه‌های وحیانی و سنت رسول الله (ص) و در نهایت راهبردهای دستگاه خلافت برای حفظ آرامش ایالات و حراست از تمامیت خلافت عربی برخاسته از سقیفه در برکناری عمار سهم بسزایی داشت. در نتیجه در انتخاب و برکناری عمار سه عامل اوضاع زمانه، نظام سیاسی و طبقات مختلف اجتماعی نقش داشتند.

واژه‌های کلیدی: عمار بن یاسر، عمر بن خطاب، امارت، کوفه، عصیبت، قریش، خلافت

* استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، ایران (نویسنده مسؤول) msaeedyan@ltr.ui.ac.ir

مقدمه

تاریخ تحولات سیاسی حاکم بر جامعه اسلامی پس از رحلت رسول‌الله(ص) بخشی از تغییرات مهم اجتماعی بود که از یک سو، به سیاست‌های دستگاه حکومت مربوط می‌شد و از سوی دیگر، با سنت‌های اجتماعی و نظام قبیله‌ای حاکم بر جامعه اسلامی نسبت مستقیمی داشت. مسئله انتصاب عمار بن یاسر بر امارت کوفه و برکناری او یکی از نمونه‌های مهم در این زمینه است. برخی مسئله گرایش‌های عقیدتی و مناسبات عمار با اهل بیت(ع) را در حکم علت اصلی نبود ناپیوستگی دوسویه بین او با دستگاه خلافت و خلفای نخستین می‌دانند؛ ولی بررسی و تحلیل دقیق‌تر در ابعاد روانشناسی اجتماعی از جامعه قبیله‌ای عربی و تعصب شدید دستگاه خلافت بر حفظ سنت‌های اجتماعی، مانند تأکید بر نظام عربی و برتری طایفه‌ای از یک سو و پابندی به اصول حاکم بر پیروزی دستگاه خلافت در جریان سقیفه از سوی دیگر، ما را به این مسئله بیشتر متوجه می‌کند که در انتصاب و برکناری او از امارت کوفه، علت‌های بسیاری نقش داشته‌اند. تبیین ابعاد مختلف این موضوع امری ساده نیست؛ اما طرح برخی مقوله‌های جنبی و مواجهه انتقادی و تحلیلی با آن، بخش‌هایی از این قضایای تاریخ صدر اسلام را روشن می‌کند. پرسش‌های اصلی مقاله این است که خلیفه دوم در انتصاب و عزل عمار انگیزه‌های سیاسی داشت یا علت‌های دیگری هم در این قضیه دخالت داشت؟؛ تغییرات اجتماعی و سنت‌های قبیله‌ای عربی تا چه حد در انتصاب و عزل عمار نقش داشت؟ و انتصاب عمار بر کوفه چه نتایج و پیامدهایی داشت؟

افرادی همچون ابراهیم بیضون در قسمتی از فصل چهارم کتاب «الامام علی علیه السلام فی رؤیه النهج و

روایه التاريخ» (ترجمه ۱۳۷۹) که به صورت مستقل با عنوان «عمار بن یاسر، شهید من اهل بیت الشهاده» (المنهاج، ۱۳۷۸، ش ۱۳) چاپ شده است، طه حسین در کتاب «الوعد الحق» (دارالمعارف، ۱۹۵۲)، قیس العطار در دیوان «عمار بن یاسر» (دلیل، ۱۳۷۹)، کمال سید در کتاب «عمار بن یاسر» (انصاریان، ۱۳۸۸)، علی محمد علی دخیل در کتاب «یاران محمد(ص)» (سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۳)، سیدرضی سیدنژاد (مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۹) در کتاب «اسوه‌های جاویدان»، جواد محدثی در کتاب «عمار یاسر» (بوستان کتاب، ۱۳۸۲)، محمدعلی آل‌خلیفه در کتاب «أمرء الكوفة و حکامها» (۱۴۲۵)، سیدحسین براقی نجفی در کتاب «تاریخ الكوفة» (۱۴۰۷)، مریم سعیدیان در مقاله *≡Ammār ibn Yāsir's Position and Points of View Confronting the Incidents after Holy Prophet's Death Research on Humanities and -Prophet's Death (Social Sciences, v5, No. 2015)A*، اصغر منتظرالقائم در مقاله «نقش عمار بن یاسر در دگرگونی‌های صدر اسلام» (پژوهش‌های تاریخ اسلام و ایران، زمستان ۱۳۹۴، ش ۱۷، ص ۱۸۳ تا ۲۰۲) و پایان‌نامه محمدسعیدی با عنوان «نقش فرهنگی، سیاسی، اجتماعی عمار بن یاسر در تاریخ تشیع» (۱۳۹۳)، ابعاد مختلف شخصیت ادبی، حدیثی و تاریخی عمار را بررسی کرده‌اند. تنوع و گستردگی این آثار بیان‌کننده اهمیت این شخصیت در تاریخ اسلام است. این آثار به زندگی این صحابی رسول‌الله(ص) در حکم یکی از صحابی جلیل، در پرتو وجود اهل بیت(ع)، اشاره کرده‌اند و گاه درباره جایگاه او در حدیث و شعر و ادب پژوهش کرده‌اند. از آن میان دیدگاه‌های ابراهیم بیضون و برخی دیگر از نویسندگان مسلمان غیرفارسی‌زبان و مستشرقان مانند مادلونگ، به علت

گزید (ر.ک: ابن سعد، ۱۴۱۰: ۱۸۸/۳). مادر عمار، سمیه، کنیز بنی مخزوم بود (ر.ک: ابن هشام، ۱۳۳۵: ۳۳۹/۲).

عمار همانند پدرش، یاسر، هم‌پیمان (ولاء) بنی مخزوم قریش شد (ر.ک: خلیفه بن خیاط، ۱۴۱۵: ۵۵) و از نظر موقعیت اجتماعی در گروه مستضعفان بود و برخلاف آنچه برخی می‌پندارند، غلام (عتق، بیع) نبود (البخاری، ۱۴۰۱: ۳۸/۳).

با ظهور اسلام و در نخستین سال‌های بعثت، عمار به‌همراه خانواده‌اش اسلام آورد (البخاری، ۱۴۰۱: ۲۶۳/۴ و ۲۶۴) و در این راه شکنجه‌های بسیاری دید (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۳۶۵/۳). درباره مهاجرت او به حبشه اختلاف نظر است (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۴۷۳/۴)؛ اما او از نخستین کسانی بود که به مدینه هجرت کرد (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۳۰۱/۴) و در غزوة بدر (قزوینی، بی تا: ۷۶۸/۲) و دیگر مغازی زمان رسول‌الله (ص) حضور یافت (ر.ک: بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۶۳/۲). رسول‌الله (ص) در مدینه‌النبی بین او و حذیفه بن یمان پیمان اخوت بست (ر.ک: ابن سعد، ۱۴۱۰: ۱۹۰/۳)؛ دیاربکری، بی تا: ۳۵۳/۱). منابع رجالی ویژگی‌های ظاهری عمار را این چنین توصیف کرده‌اند: «شخصی سیاه‌چرده با قامت بلند، دارای چشمان درشت و سیاه و چهارشانه بود و رنگ موهای خود را تغییر نمی‌داد» (ر.ک: ابن سعد، ۱۴۱۰: ۲۰۵ تا ۲۰۰/۳).

عمار سرانجام در ۹۳ سالگی (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۳/۴۷۴) و در پیکار صفین (۳۷ق) به شهادت رسید (بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۷۱/۱). شیخ طوسی به نقل از اسناد خود از اهل بیت (ع) نقل می‌کند که امام علی (ع) عمار و هاشم مرقال را بدون غسل و نماز دفن کرد (شیخ طوسی، ۱۳۶۳: ۱/۲۱۴ و ۲۶۹).

طرح برخی دیدگاه‌ها و نظریه‌ها درباره امارت عمار بر کوفه، دارای نکات مهمی است که در متن مقاله از آنها استفاده شده است و نقد و ارزیابی شده‌اند. ازسویی عموم منابع اولیه اسلامی در زیر سال‌شمار تاریخی یا شرح رجال به مسئله انتصاب عمار بر کوفه و برکناری او، در قالب یکی از فرازهای زندگی او، اشاره کرده‌اند؛ اما علت‌ها و زمینه‌های مؤثر در این قضیه را تبیین نکرده‌اند؛ برای مثال در میان منابع متقدم تاریخی، بیشتر از همه ابن‌اعثم عزل عمار را توصیف کرده است. آنچه درخور تأمل است اینکه این گونه منابع با تأکید بر نقش اعتراض کوفیان و برخی افراد و توجه نکردن به جوانب آن، این مسئله را به گونه‌ای القا می‌کنند که تدبیرها و اقدام‌های عمار در زمان امارت بر کوفه سستی‌هایی داشته است. این در حالی است که به نظر می‌رسد سیاست دستگاه خلافت آن بود که در راستای تحکیم قدرت و متناسب با سنت‌های اجتماعی عربی عمل کند. در این میان آنچه بیشتر درخور ملاحظه است اینکه در این مسئله فشار عمومی، یک‌سویه‌نگری فردی، مناسبات قبیله‌ای و پایبندی به سنت‌های اجتماعی بسیار پررنگ‌تر از چارچوب آموزه‌های دینی که با رویکرد مدیریتی اصلاحی همراه با تدبیر به مسائل اجتماعی و فرهنگی باشد، حضور داشته است.

شرح موضوع

عماربن یاسر عَنسی از مشاهیر صحابه رسول خدا (ص) بود که در تحولات مختلف سیاسی و فرهنگی و نظامی صدر اسلام حضور فعال و مؤثر داشت. او از طایفه عَنس مذحج، یکی از قبایل معروف قحطانی یمنی، بود که مدتی پیش از بعثت همراه با پدرش رهسپار حجاز شد و در مکه سکنی

تأکید مقاله است، آنکه کشف زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه اسلامی در تحولات تاریخی و پیامدهای آن مؤثر است.

زمینه‌های انتخاب عمار برای امارت کوفه

منابع اسلامی درباره علت‌های اینکه چرا خلیفه دوم عمار را بر کوفه منصوب کرد، به صراحت سخن به میان نیاورده‌اند؛ اما از لابه‌لای روایت‌ها و تفسیر داده‌ها و ارتباط آنها با یکدیگر، به برخی از زمینه‌ها و علت‌های این امر پی می‌بریم و متوجه می‌شویم که چرا خلیفه دوم در انتخاب عمار و برخی دیگر از صحابه تعمد خاصی ورزید. به نظر می‌رسد آنچه خلیفه را مصمم کرد تا عمار را به کوفه بفرستد آن بود که او تأکید می‌کرد از جایگاه و اعتبار صحابه برای استقرار دستگاه خلافت و اداره جامعه اسلامی بهره ببرد؛ اما در عین حال قدرت روزافزون صحابه که بیشتر به واسطه حضور فعال آنها در صحنه‌های فتوح و گسترش قلمرو ارضی و ارتباط با تازه‌مسلمانان و غیرعرب‌ها فراهم آمده بود، هشدار جدی برای دستگاه خلافت بود. از این رو عمر هم‌زمان هم برای ایجاد ثبات و استحکام دستگاه خلافت و هم تداوم آن، هر دو، دغدغه خاطر داشت؛ بنابراین در تعامل با برخی صحابه، مانند عمار، سیاست موازنه منفی به کار گرفت. او آگاه بود که طرد صحابه از صحنه حیات اجتماعی و به‌کارگیری آنها هر دو تبعاتی خواهد داشت؛ بنابراین ضمن بهره‌مندی از توانمندی‌ها و اعتبار آنها برای مواجهه با پیشامدهای جامعه اسلامی، با تفویض اختیارات محدود یا تقسیم مسئولیت‌ها و کنترل شدید حاکمیتی مانع از آن می‌شد تا در قالب مراجع قدرت و رهبران ایدئولوژیک، در تعارض با منافع حاکمیت قرار بگیرند. بر این اساس باید گفت که ایجاد ثبات در مناطق مفتوحه، تحکیم پایه‌های خلافت

از رسول‌الله (ص) نقل شده است که فرمودند: «تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ» (احمد بن حنبل، بی‌تا: ۵/۳) و نیز در صحیح بخاری آمده است که فرمودند: «وَيُحِ عَمَّارُ تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ، يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَيَدْعُوْنَهُ إِلَى النَّارِ» (البخاری، بی‌تا، ۲۰۷/۳). همچنین از آن حضرت است که خطاب به علی (ع) فرمودند: «الْجَنَّةُ تَشْتَاقُ إِلَيْكَ وَ إِلَى عَمَّارٍ وَ سَلْمَانَ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ الْمَقْدَادِ» (شیخ صدوق، ۱۴۰۴: ۷۲/۱).

امام علی (ع) شهادت عمار را مصیبتی عظیم دانستند و درباره او فرمودند: «خدا رحمت کند عمار را روزی که اسلام آورد و رحمت کند او را روزی که کشته شد و رحمت کند او را روزی که دوباره خدا او را زنده می‌گرداند... هیچ‌کس از یاران محمد (ص) تردیدی ندارند که بهشت بر او واجب شده است. هر کجا حق است عمار همان جاست و قاتل عمار در جهنم است» (شیخ صدوق، ۱۴۰۴: ۱۷۴/۱).

در مقابل، قاتلان عمار کشتن او را «فتح الفتوح» می‌دانستند (ابن حبیب، بی‌تا: ۲۹۶). در منابع روایی عامه است که وقتی خبر شهادت عمار به عمرو بن عاص رسید نزد معاویه آمد و حدیث رسول‌الله (ص) را به او یادآوری کرد. معاویه در پاسخ عمرو گفت ما او را کشتیم یا علی و یارانش که او را به میدان آوردند و در سرزمین ما انداختند (احمد بن حنبل، بی‌تا: ۱۹۹/۴).

عمار در سال ۲۰ ق و به قولی ۲۱ ق، به دستور خلیفه دوم امیر کوفه شد و در سال ۲۲ ق، پس از یک سال و چند ماه، عزل شد (ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ۱۶۳/۴). اهمیت طرح و بررسی امارت عمار که موضوع بحث این مقاله نیز است، از دو جهت درخور توجه است: نخست آنکه این مسأله بخشی از ابعاد شخصیتی عمار را به‌ویژه در عرصه مشارکت اجتماعی و مدیریتی معلوم می‌کند و دوم که بیشتر در کانون

می‌کرد. باتوجه به آنکه صحابه ادعای رهبری بر کوفه را داشتند، سابقه اسلام‌پذیری افراد عمار و خدماتشان به اسلام، در کنار اعتباری و شأنی که نزد رسول الله (ص) داشتند، در انتخاب آنها برای حکمرانی کوفه سهم بسزایی داشت (خاکرند، ۱۳۸۹: ۲۶۹ و ۲۷۰). براین مبنای، عمار در مقایسه با سایر صحابه در اولویت قرار می‌گرفت.

سبقت در جهاد و غزوات: عمار بن یاسر در غزوات دوران رسول الله (ص) مشارکت فعال داشت و پس از آن در جنگ یمامه و مقابله با مسیلمه کذاب نقش مؤثری ایفا کرد. عمار همچنین از جمله صحابه بود که در ایام رده از مسیر حق خارج نشد (خاکرند، ۱۳۸۹: ۵۸۱). بلاذری نمونه‌ای از شجاعت عمار را در قالب رجزی که او در یمامه خواند، نقل می‌کند که براساس آن، عمار مسلمانان را خطاب قرار داد و آنها را به بهشت فرا خواند (ر.ک: بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۶۱/۱). شاید این درست باشد که بگوییم سوابق عمار در امر جهاد و جایگاهی که به این واسطه نزد عمر داشت، یکی از علت‌هایی بود که باعث انتصاب او بر کوفه شد (بیضون، ۱۳۷۹: ۲۰۲). یکی از مصادیق این مدعا نامه خلیفه به کوفیان بود آن هنگام که عمار را بر امارت کوفه نصب کرد و گروه دیگری از صحابه را با او همراه کرد و در آن بر فضیلت حضور آنها در غزوه بدر تصریح کرد (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۱۳/۵).

گزارش ابن‌کثیر یکی دیگر از ابعاد این مسئله را روشن می‌کند که منجر شد خلیفه عمار را انتخاب کند. مطابق این خبر عمر نگران آن بود که ارتش ساسانی دوباره قوت بگیرد؛ به‌ویژه آنکه سوءتدبیر امیر کوفه باعث شده بود که در مقابله با حملات جسته‌گریخته ساسانیان شکست بخورند و برخی از مناطق از دست مسلمانان خارج شده بود (ر.ک: ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۱۴۰۷).

و دست‌یافتن به آرمان‌های خلافت عربی اسلامی که نظام خلافت آنها را دنبال می‌کرد، از دیگر علت‌هایی بود که در اعزام عمار به کوفه نقش داشت. در ادامه، درباره این علت‌ها بحث و ارزیابی می‌شوند.

سبقت در گرایش به اسلام: عمار به قبایل یمنی منسوب بود و از مستضعفان مکه بود و در زمره مهاجران نخستین قرار داشت. رسول‌الله (ص) سلوک عمار را تأیید کردند و او را عامل هدایت مردم دانستند و مرام و مسلک او را مطابق با فطرت بیان کردند (ر.ک: ابن‌شبه، ۱۴۱۰: ۱۲۵/۴). فضایل بسیاری درباره این صحابی وارد شده است. امام علی (ع) از رسول‌الله (ص) روایت می‌کنند که درباره عمار فرمودند: «...مرحباً بالطَّيِّبِ الْمُطَيِّبِ» (قزوینی، بی‌تا: ۵۲/۱) و از آن حضرت است که فرمودند: «عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارُ» (شیخ‌صدوق، ۱۳۸۶: ۲۲۳/۱). همچنین فرمودند: «مَنْ عَادَى عَمَّارًا عَادَا اللَّهَ وَمَنْ أُتْبِعَ عَمَّارًا أُتْبِعَ اللَّهَ» (احمدبن حنبل، بی‌تا، ۸۹/۴). عایشه از رسول‌الله (ص) نقل می‌کند که فرمودند: «عَمَّارٌ مَا عَرَضَ عَلَيْهِ أَمْرٌ إِلَّا اخْتَارَ الْأَرْشَدَ مِنْهُمْ» (احمدبن حنبل، بی‌تا، ۸۹/۴؛ شیخ‌صدوق، بی‌تا: ۴۵۸).

زمانی خباب‌بن‌ارت به خلیفه دوم گفته بود که جز عمار بن یاسر هیچ‌کس شایسته‌تر به مقام خلافت نیست و در ادامه به سابقه او در اسلام اشاره کرده و آثار شکنجه‌های مشرکان را که در بدن او بود، به وی نشان داد (قزوینی، بی‌تا: ۵۴/۱). دیگر صحابه نیز مقاومت و پایداری عمار را در اسلام و صدمه‌هایی که در این راه دیده بود، علت برتری و منزلت او در میان صحابه می‌دانستند (ذهبی، ۱۴۱۴: ۵۷۱/۳). به‌قولی سیاست عمر آن بود که با کسانی که سابقه اسلام داشتند بر کوفه حکومت کند. او با این کار قدرت قبیله‌ای را سرنگون

۶/۷ تا ۱۰/۸) و مردمان آن علیه مسلمانان شورش کرده بودند. در نتیجه مسلمانان خواهان بازگشت به عراق بودند (ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۸/۴). در ادامه این مقاله و در بحث امارت عمار بر کوفه خواهد آمد که آمدن عمار به کوفه، در پیشرفت فتوح شرق اسلامی تأثیر درخور توجهی داشت.

حضور فعال در برخی حوادث دوران خلافت:

عمار در ایام خلافت ابوبکر در دفع مرتدان و جنگ یمامه مشارکت داشت (ذهبی، ۱۴۱۴: ۵۸۱/۳). به نوشته حمیری، ابوبکر آن هنگام که در بستر بیماری بود عمر را فراخواند و درباره عمار به او سفارش کرد (حمیری، ۱۴۲۰: ۲/۲۱۴ و ۲۱۵). نیز از جانب عمر و پیش از آنکه عمار به کوفه برود، مسئولیت حج (۲۰ق) به او واگذار شد (طبری، ۱۳۸۷: ۱۴۵/۴). علاوه بر این به استناد منابع تاریخی و روایی، عمار در نبرد جلولاء و فتح مدائن حضور فعال داشت (طبری، ۱۳۸۷: ۴۱/۴؛ سجستانی، ۱۴۱۰: ۱/۱۴۴). شاید مهم‌ترین علت حضور عمار در این امور احساس مسئولیت و تعهدی بود که او در برابر حفظ اسلام و مسلمانان می‌کرد (بیضون، ۱۳۷۹: ۲۰۲). چنان‌که سیاست عمر در به‌کارگیری صحابه غیرقریشی و افرادی غیر از طبقه اشراف مکه در تسریع و گسترش این حضور سهم بسزایی داشت (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۱۳۱).

اوضاع کوفه و نارضایتی کوفیان از کارگزاران

پیشین: شهر کوفه از نخستین و مهم‌ترین شهرهای اسلامی در قرون نخست قمری بود که در جریان اوج فتوح اسلامی و در آغازین سال‌های خلافت عمر، تحت فرماندهی و زعامت سعد بن ابی وقاص، در بخشی از سرزمین عراق ساخته شد. این شهر مأمن و مسکن فاتحان مسلمان، قبایل عرب و مردمانی از عجم و ایرانیان بود که به تدریج به این دیار می‌آمدند و در ولاء

اعراب زندگی می‌کردند. مسلمانان، کوفه را یکی از بلاد بزرگ اسلامی می‌دانستند و با عباراتی همچون «رأس اهل الاسلام»، «رأس العرب» و «وجوه الناس» از آن یاد می‌کردند (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۸۶/۶ و ۸۷). به نوشته ابن سعد، خلیفه دوم زمانی در وصف مشاهیر کوفیان چنین گفته بود: «رمح الله تبارک و تعالی» و «کنز الایمان» و «جمجمه العرب» و تعبیر «قبه الاسلام» را برای کوفه به کار برده بود (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۸۶/۶ و ۸۷). همچنین امام علی (ع) سران و رجال کوفه را با عباراتی همچون «أَهْلَ مِیْمِ الْعَرَبِ»، «يَا فَيْحُ الشَّرَفِ»، «الْأَنْفُ الْمُقَدَّمُ» و «السَّيِّئُ الْأَعْظَمُ» وصف کرده بود (سیدرضی، بی‌تا: خطبه ۱۰۷).

کوفه از همان آغاز در جایگاه یکی از ولایت‌های مهم، در دستگاه خلافت مطرح بود و خلیفه دوم کسانی از صحابه را به آنجا می‌فرستاد؛ اما از آنجاکه بافت اجتماعی و قومی کوفه برپایه اعتراض و تغییر بود، کوفیان همواره در برابر عُمال خلیفه واکنش منفی نشان می‌دادند و چنانچه امراء به کوفیان بی‌توجهی می‌کردند یا مطالبات آنها را به تأخیر می‌انداختند، سرنوشتی جز توبیخ و برکناری در انتظارشان نبود.

جدی‌ترین و مهم‌ترین این شکایت‌ها به زمان امارت سعد بن ابی وقاص بازمی‌گشت (ر.ک: ابن سعد، ۱۴۱۰: ۸۹/۶). برخی منابع اسلامی از اختلاف کوفیان با سعد سخن به میان آورده‌اند (ذهبی، ۱۴۱۴: ۳/۲۲۳)؛ اما درباره علت آن خبر دقیق و درخور ارائه‌ای به دست نمی‌آید. آنچه روشن است اینکه از نگاه کوفیان، سعد ویژگی‌های لازم را برای امارت بر کوفه و حل مشکلات و مسائل مردم نداشت. برخی به شیوه اقامه نماز سعد گلایه می‌کردند (ر.ک: ابن عبد البر، ۱۴۱۲: ۷/۲۷۷). مردم می‌گفتند سعد بیت‌المال را به صورت مساوی تقسیم نکرده، به رعیت عدالت نوزیده و دارای عصبیت قبیله‌ای است. برخی نیز از

سیاست عمر برای حضور بیشتر اصحاب حضرت محمد(ص) و تحدید قدرت اشراف قریش: در زمان عمر، صحابه در صحنه‌های گوناگون حضور یافتند؛ برای مثال عمر ده نفر از بزرگان صحابه را به کوفه اعزام کرد (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۳۴۴/۴، ۶/۷). این موضوع از جمله مباحثی است که توجه نویسندگان معاصر را جلب کرده است. از آنجاکه برخی از این نظریه‌ها به مسئله علت انتصاب عمار بر امارت کوفه مربوط می‌شود، در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

برخی از نویسندگان حضور فعال صحابه در دوران عمر را چرخشی نخبگانی و نمونه حرکتی اصلاحی انقلابی تلقی کرده‌اند و بنابراین از آن با عبارت «حاکمیت جمعی صحابه نخستین» یاد کرده‌اند (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۹۱). آنها بر این عقیده‌اند که این اقدام عمر وجه تمایز او در برابر ابوبکر است؛ چراکه عمر براساس «شایسته‌سالاری اسلامی» عمل کرد و اگرچه بر حق حاکمیت انحصاری قریش وفادار ماند، با اجرای اصول اسلامی و محدود کردن وسیع قدرت بیش از اندازه اشراف جاهلی مکه، ماهیت اسلامی حکومت را تقویت کرد و بر دو اصل قرآنی سابقه و شورا تأکید کرد. درحالی‌که ابوبکر جایگاه ممتاز حاکمیت را که مبنای قرآنی نداشت، به قریش اختصاص داد که از بزرگ‌ترین دشمنان رسول‌الله(ص) بودند و در مناصب نظامی و بیت‌المال آنها را بر دیگران مقدم کرد (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۸۵ تا ۸۹).

مطابق این امر، هدف عمر از به‌کارگیری صحابه در چند محور قابل بررسی است: ۱. ایالت‌ها تحت نظارت مستقیم دستگاه خلافت قرار گیرد؛ ۲. قدرت خلافت را تحکیم کند (بیضون، ۱۳۷۹: ۲۰۲ و ۲۰۳)؛ ۳. موقعیت اجتماعی این گروه از صحابه را که به‌طور معمول از طبقه‌های تاحدودی پایین و غیرقریشی بودند، ارتقاء

روش سعد در تقسیم اموال فیء حاصل از فتح مدائن و اختصاص بخشی از آن به غیرنظامیان شکوه می‌کردند (حمیری، ۱۴۲۰: ۵۲۲/۲). ازسویی اختلاف‌نظر درباره تداوم فتوح و اداره آن باعث آشوب و ناامنی کوفه شده بود و کار را به جنگ و درگیری کشانده بود. البته خلیفه در ابتدا کوشید تا از سعد در برابر اتهام‌هایی که کوفیان به او زده بودند، دفاع کند؛ اما موفق نشد و درعین‌حال، صلاح را در آن دانست تا کسی را به جای او بر امور کوفه گمارد (ر.ک: ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۱۰۶/۷).

گروهی از منابع اسلامی بر این عقیده‌اند که خلیفه عمار را به کوفه فرستاد (ر.ک: بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۶۴/۱؛ حمیری، ۱۴۲۰: ۵۲۲/۲ و ۵۲۳)؛ اما گروهی دیگر که طبری هم در بین آنهاست، برخلاف این معتقدند که خلیفه پیش از عمار کسان دیگری را برای امارت کوفه فرستاده بود (ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۷/۴ و ۱۳۸). باتوجه به آنچه پس‌ازاین خواهد آمد، روشن می‌شود که نظر گروه دوم پذیرفتنی‌تر است.^۱

زیاد بن حنظله نیز به علت اهمال در حل اختلاف‌های کوفیان و پدید آمدن مشکلاتی جدید، همچون حریق در دارالاماره و مساجد کوفه برکنار شد (ر.ک: مسعودی، ۱۴۰۹: ۳۳۴/۲ و به‌قولی استعفا داد (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۱۳۵/۴). حمیری روایت دیگری را نقل می‌کند که با این دو متفاوت است. مطابق این خبر، عمر برای تجهیز کوفیان با هدف حرکت به اصفهان و تشویق آنان و گزینش بهترین نیروها، زیاد بن حنظله و جانشینان او را یکی پس از دیگری مأمور کرد و چون مقدمات این امر فراهم آمد، عمار را بر امارت کوفه منصوب کرد. زیاد که چنین دید تقاضای کناره‌گیری کرد و چون کار چشمگیری انجام نداده بود، عمر استعفای او را پذیرفت (حمیری، ۱۴۲۰: ۵۷۴/۲).

بخشد؛ ۴. همچنین در نظر داشت تا با تعقیب سیاست فتوح، حاکمیت اسلامی را در مناطق مفتوحه تثبیت کند و از نفوذ قدرت خودمحور اشراف قریش خودداری کند (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۸۹)؛ ۵. برخلاف این برخی دیگر از نویسندگان در اقدام عمر تردید کرده‌اند و معتقدند که اقدام او بیشتر به قاعده نظام قبیله‌ای پایبند بود و از این نظر هم نظام خلافت برخلاف دوران پیش از قبایل و افراد متنوعی استفاده کرد (فلوتن، ۱۹۶۵: ۸۹؛ به نقل از بیضون، ۱۳۷۹: ۲۰۳).

از مجموع مباحث درباره علت‌های انتخاب عمار برای امارت کوفه این چنین به دست می‌آید که خلیفه دوم همچنان که به تحدید قدرت اشراف قریش می‌اندیشید، بر این مسئله خوب واقف بود که ریشه‌های اصلی نظام خلافت سقیفه از نظام قبیله‌ای و سنت‌های اجتماعی حاکم بر آن برگرفته است که در ضمن مدعی حکومت اسلامی هم است. لازمه تحقق این امر از یک سو همگرایی همدلانه نظام خلافت با سنت‌های عربی و حفظ ساختارهای اجتماعی قبیله‌ای قومی بود و از سوی دیگر، از آنجا که میان مشروعیت دستگاه خلافت با جایگاه قریش در جامعه اسلامی نسبت مستقیمی وجود داشت، حفظ جایگاه قریش در عالی‌ترین سطح مشروعیت و اقتدار در اولویت‌های وظایف نظام خلافت بود. به علاوه صحابه رسول‌الله (ص) اعتبار و ارزش اجتماعی و دینی بسیاری داشتند که غفلت از آنها برای جامعه اسلامی عواقب بدی به ارمغان می‌آورد. در این میان کسانی از فرصت‌طلبان و رهبران قبایل و اشراف قریش بودند که بدون توجه به سیاست عمر، به دنبال تأمین مقاصد قومی و قبیله‌ای خود بودند؛ اما عمر مصمم بود تا از وجود عمار استفاده بیشتری ببرد. هرچند عمر در مقابل فشار اشراف قریش، بافت اعتراضی کوفیان، سنت‌های قبیله‌ای و تفاخرهای قومی اعراب توان مقاومت نداشت و بنا به علت‌هایی که در ادامه بیان شده است،

در مدت کوتاهی دستور برکناری عمار را صادر کرد.

امارت عمار بر کوفه

در تواریخ سال‌نگاری، اخبار انتصاب عمار بر امارت کوفه مربوط به سال‌های ۲۰ و ۲۱ قمری و پس از روایت نبرد نه‌اوند است. با توجه به مسئولیت‌ها و اقدامات عمار در کوفه و وقوع این حوادث در سال‌های مذکور، به‌ویژه در عرصه فتوحات شرقی و نیز با دقت در منابع حول‌نگاری اسلامی باید گفت که عمار طی این سال‌ها بر کوفه امارت داشته است (ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ۱۶۳/۴).

به‌استناد اخبار موجود، عمر پیش از اعزام عمار به کوفه آیه ۵ سوره قصص را تلاوت کرد و نامه‌ای به او داد که در آن خطاب به کوفیان، عمار را در حکم امیر جدید کوفه معرفی کرده و از مردم خواسته بود تا اوامر او را اطاعت و از او پیروی کنند (ر.ک: بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۶۳/۱). همچنین گروهی دیگر از صحابه را به همراه عمار به کوفه فرستاد و برای هرکدام مسئولیتی تعیین کرد (حمیری، ۱۴۲۰: ۵۷۴/۲). اخبار موجود درباره نام افراد و حیطه اختیارات و وظایف آنها اختلاف نظر دارند؛ اما از مجموع آنها به دست می‌آید که مسئولیت اداره کوفه، فرماندهی لشکر (ر.ک: دینوری، ۱۳۶۸: ۱۲۹؛ خزاعی، ۱۴۱۹: ۵۸۴) و امور مرزها با عمار بود (مسعودی، ۱۴۰۹: ۳۳۴/۲). عبدالله بن مسعود هذلی مسئولیت امور بیت‌المال و به‌قولی قضاوت و تعلیم دین را به عهده داشت (خلیفه بن خیاط، ۱۴۱۵: ۸۴) و بخشی از امور سواد^۲ هم به حذیفه بن یمان و عثمان بن حنیف واگذار شد (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۱۹۳/۳).^۳ همه این افراد تحت فرمان عمار بودند (ر.ک: بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۶۳/۱). در ادامه این بحث، نخست منش سیاسی عمار

و سپس اقدامات او در کوفه ارزیابی می‌شود.

الف. منش سیاسی عمار در امارت کوفه: برخی از ویژگی‌های عمار که در گزارش‌های موجود در منابع اسلامی آمده است، عبارت است از:

ورع و ساده‌زیستی: به‌نوشته ابن‌سعد، عمار بار علف را می‌خريد و به پشتش می‌نهد، یا پوست حیوانات را می‌بريد و می‌دوخت (ر.ک: ابن‌سعد، ۱۴۱۰: ۱۹۳/۳ و ۱۹۴). ذهبی نقل می‌کند که عمر برای عمار شش‌هزار درهم (ذهبی، ۱۴۱۴: ۵۸۰/۳) و تأمین مایحتاج روزانه را در نظر گرفت؛ اما او تنها به‌اندازه‌ای می‌خورد که هلاک نشود (ذهبی، ۱۴۱۴: ۸۶/۶).

سیاست‌ورزی: عمار در هر کاری تدبیر و تعقل می‌کرد و به «مجتمع‌العقل» شهرت داشت (ذهبی، ۱۴۱۴: ۱۷۴/۱). سیاست او در فتوح، تقسیم غنائم و مخارج بیت‌المال بیان‌کننده تدبیر و درایت او در اداره جامعه اسلامی است (ر.ک: خلیفه‌بن‌خیاط، ۱۴۱۵: ۸۶).

برخورد با ستمکار و دفاع از مظلوم: عمار نه‌تنها اصرار می‌کرد تا از تجاوز و ظلم جلوگیری شود که مهم‌تر از آن بر این باور بود که دفاع از مظلوم و استیفای حقوق آنها وظیفه حاکم است (بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۶۵/۱).

مردم‌داری و تواضع: در اندیشه سیاسی عمار، مردم جایگاه ویژه‌ای داشتند. عمار انصاف با مردم را از نشانه‌های کمال ایمان می‌دانست (ر.ک: بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۶۹/۱) و با مسخره‌کنندگان و انسان‌های سخیف با سعه‌صدر و حلم برخورد می‌کرد (ر.ک: بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۶۷/۱).

مسئولیت‌پذیری: در امور حکومتی، عمار خود را موظف به تعامل با دستگاه خلافت می‌دانست (ر.ک: ابن‌سعد، ۱۴۱۰: ۱۳۳/۵). مصادیق این مدعا در چگونگی و زمان مقابله با نیروهای ارتش ساسانی (ر.ک: ابن‌اعثم،

۱۴۱۱: ۲۸۹/۲ و ۲۹۰)، اداره امور بلاد متصرفه شرقی، برخورد با شورش‌های اعراب و شورش‌های مناطق مرزی (ر.ک: همان، ۲۷۶-۲۷۵)، سهم کوفیان از غنائم و مانند آن دریافت‌کردنی است (ر.ک: بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۶۱/۱).

ب. اقدامات عمار در امارت کوفه: دوران امارت عمار بن یاسر از فعال‌ترین دوره‌های امارت کوفه در تاریخ صدر اسلام به شمار می‌رود که برخی از اقدامات وی در این زمان عبارت‌اند از:

رسیدگی به اموال سعد بن ابی‌وقاص: به‌نوشته بلاذری، خلیفه به عمار مأموریت داده بود تا دارایی سعد بن ابی‌وقاص، امیر پیشین کوفه را محاسبه و مصادره کند و عمار این کار را انجام داد (ر.ک: بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۶۱/۱).

همکاری با نیروهای فتوح و حراست از مرزهای اسلامی: یکی از مأموریت‌های عمار دفاع از مرزهای اسلامی و مقابله با ارتش ساسانی بود که بخشی از این مهم با حضور مستقیم در فتوح و تشویق مسلمانان به شرکت در میدان جهاد و پشتیبانی آنان تأمین شد (ر.ک: ذهبی، ۱۴۱۴: ۸۶/۶). اقدام عمار در همکاری با سپاه بصره در فتح اصفهان (ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۹/۴ و ۱۴۰)، تصرف ری (ابن‌حزم، ۱۴۱۸: ۴۰۴)، دستیابی (ر.ک: ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۳۱۰/۲)، دینور، ماسبدان و ماه‌دینار (ر.ک: خلیفه‌بن‌خیاط، ۱۴۱۵: ۸۶) و مشارکت در فتح شوشتر در راستای تقویت جبهه فتوح و گسترش مرزهای اسلامی بود (ر.ک: خلیفه‌بن‌خیاط، ۱۴۱۵: ۸۱؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۱۲۹).

تقسیم بیت‌المال و نظارت بر بازار: از دیگر اقدامات عمار تقسیم بیت‌المال، غنائم و عطایا بود (ر.ک: ابوعبید، ۱۴۰۸: ۴۳۰). همچنین بر امور بازار و

معاملات نظارت می‌کرد و با متخلفان برخورد می‌کرد (بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۶۶/۱).

اهتمام در اقامه نماز و به‌ویژه نماز جمعه: عمار علاوه بر امارت کوفه، امیر صلاه هم بود (ذهبی، ۱۴۱۴: ۲۲۳/۳) و به اسلوب خاصی عمل می‌کرد؛ از آن جمله بر اقامه فریضه نماز تأکید می‌کرد و مردم را از اینکه خلاف سنت رسول‌الله (ص) نماز بخوانند، بر حذر می‌داشت (النسائی، ۱۳۴۸: ۵۵/۱). زمانی که دید فردی بر روی چهارپایی نماز می‌خواند، او را به زمین پرتاب کرد و گفت نماز را باید بر زمین خواند (ر.ک: بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۶۵/۱). کوتاه سخن می‌گفت و خطبه نماز جماعت و جمعه را خلاصه و رسا بیان می‌کرد. وقتی از او پرسیدند چرا این‌گونه سخن می‌گویی از قول رسول‌الله (ص) نقل کرد که فرمودند: «أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بِإِقْصَارِ الْخُطْبِ» (سجستانی، ۱۴۱۰: ۲۴۷/۱؛ حاکم، ۱۴۰۶: ۲۸۹/۱). به این ترتیب نشان داد که تابع سنت و شریعت است (دارمی، بی‌تا: ۲۶۵/۱؛ مسلم، بی‌تا: ۱۲/۳).

نشر معارف دین و اجرای احکام: برخی از نویسندگان اسلامی از این دوران با نام «عصر... من فتح الی فتح... و نعم الناس بنعمه الدین و الدنيا» یاد کرده‌اند (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۵۴/۱). گسترش قلمرو اسلامی و رحلت رسول‌الله (ص) جامعه اسلامی و به‌ویژه تازه مسلمانان را با حجم وسیعی از پرسش‌ها و مراجعه‌ها مواجه کرد و در این میان برخی صحابه مرجعیت بیشتری یافتند. عمار به‌ویژه در حدیث و علم‌الفقه مقامی رفیع داشت (النسائی، ۱۳۴۸: ۱۶۸/۱؛ احمد بن حنبل، بی‌تا: ۲۶۵/۴) و خود را به تبعیت از سنت رسول الله (ص) موظف می‌دانست (قزوینی، بی‌تا: ۱۰۸/۱ و ۱۴۸ و ۲۹۶ و ۵۲۷). به همین علت عموم کوفیان و برخی صحابه بر اساس دیدگاه عمار عمل می‌کردند

(برای نمونه ر.ک: احمد بن حنبل، بی‌تا: ۲۶۳/۴ و ۲۶۴ و ۳۱۹؛ قزوینی، بی‌تا: ۱۸۸/۱؛ و نیز در منابع شیعی: کلینی، ۱۳۸۸: ۶۲/۲؛ صدوق، ۱۴۰۴: ۱۰۴/۱؛ طوسی، ۱۳۶۳: ۱۷۰/۱ و ۱۷۳). همچنین عمار به بیان احکام اهتمام و جدیت فراوانی داشت. از مصادیق این مدعا حل مسئله مردی بود که زنش را سه بار طلاق داده بود (ر.ک: بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۶۵/۱).

عزل عمار از امارت کوفه و دلایل آن

اخبار موجود درباره مدت امارت عمار بر کوفه و اینکه چه کسی جانشین او شد، متفاوت است و در چند دسته درخور تفکیک است. دسته اول منابعی است که معتقدند عمار تا زمان قتل عمر و خلافت عثمان امیر کوفه بود و عثمان او را برکنار کرد (دیاربکری، بی‌تا: ۲/۲۶۶). برخی دیگر امارت عمار را یک سال می‌دانند و معتقدند که مغیره بن شعبه جانشین او شد (ر.ک: ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۳۲۱/۲). طبری و ابن‌کثیر که از طبری روایت کرده است، بر این عقیده‌اند که بعد از عمار جبیر بن مطعم بر کوفه منصوب شد؛ سپس عمر او را عزل کرد و مغیره بن شعبه و به‌قولی سعد بن ابی وقاص را به جای او فرستاد (ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ۱۴۴/۴ و ۱۶۵؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۱۱۲/۷ و ۱۱۳).

آنچه روشن است اینکه عمار در سال ۲۱ ق بر کوفه منصوب شد (ر.ک: ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۱۱۲/۷ و ۱۱۳ و ۱۲۵؛ ذهبی، ۱۴۱۴: ۲۲۳/۳) و یک سال پس از آن، یعنی در سال ۲۲ ق، برکنار شد (ر.ک: خلیفه بن خیاط، ۱۴۱۵: ۸۶). از این رو خبر دینوری که عزل او را به دوران خلیفه سوم نسبت می‌دهد، صحیح نیست (ر.ک: دینوری، ۱۳۶۸: ۱۳۹). به علاوه، برخلاف خبر دیاربکری، هم‌زمان با آغاز خلافت عثمان مغیره بن شعبه امیر کوفه بود (ر.ک: خلیفه بن خیاط، ۱۴۱۵: ۹۰).

طالب در جایگاه بهترین شهدا، به حسن(ع)، حسین(ع)، مهدی(عج) و سایر اهل بیت(ع) اشاره کردند و آیات ۷۰ و ۷۱ سوره نساء را تلاوت کردند. در میان این افراد عمار هم حضور داشت (کلینی، ۱۳۸۸: ۴۵۰/۱). عمار در صحنه‌های مختلف از مقام الهی اهل بیت(ع) دفاع می‌کرد و به آرمان‌های آنها معتقد بود و کسانی را که اهل ناسزا و کینه بودند، مؤاخذه می‌کرد (ر.ک: ابن سعد، ۱۴۱۰: ۱۹۳/۳).

این مقوله البته مدنظر خلیفه دوم بود؛ اما با توجه به آنچه پیش از این در بحث علت‌های انتخاب عمار بیان شد، باید گفت عمر با آگاهی از گرایش‌های عقیدتی و سیاسی عمار، او را بر امارت کوفه منصوب کرد و از اعتقاد، مهارت و مدیریت عمار برای حل مسائل داخلی و پیشبرد اهداف فتوح و گسترش مرزهای شرقی بهره برد. اقدامات عمار در دوران امارت کوفه و تفاوت سلوک عقیدتی و سیاسی او با دیگر کارگزاران خلیفه بیان‌کننده آن است که عمار تربیت‌یافته واقعی مکتب اسلام بود.

دیدگاه عمار درباره نظام خلافت قریشی: اخبار موجود درباره تبیین مواضع جدی عمار در برابر دستگاه خلافت و اندیشه سیاسی حاکم بر جامعه اسلامی محدود است و تا حد تعجب برانگیزی در کانون تغافل تاریخی قرار گرفته است (بیضون، ۱۳۷۹: ۲۰۰). با این حال همین گزارش‌های موجود نیز، بخش مهمی از مواضع عمار را در برابر تحولات سیاسی و مسئله خلافت روشن می‌کند.

عمار زعامت و رهبری بر جامعه اسلامی را حق انحصاری اهل بیت(ع) می‌دانست. دلالت او نیز سیره و تدابیر رسول‌الله(ص) بود (ر.ک: زبیر بن بکار، بی‌تا: ۳۱۲). عمار از رسول‌الله(ص) نقل می‌کند که درباره علی(ع) فرمودند: «طوبی لمن أحبک و صدق

بادقت و تأمل در ابعاد شخصیتی عمار و فضای زمانی و مکانی که او در آن به سر می‌برد، باید گفت که مسئله برکناری عمار از کوفه تصادفی نبود (ر.ک: ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۱۲۶/۷)؛ چنان‌که بلاذری با عبارت «فتنه عظمیه» از آن یاد می‌کند (بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۶۷/۱). بیشتر اخبار مربوط به عزل عمار در کتاب الفتوح ابن اعثم آمده است؛ ولی روایت‌های جسته‌وگریخته‌ای هم در منابع دیگر در این خصوص ذکر شده است. براین اساس عوامل متعددی در برکناری عمار نقش داشت که عبارتند از:

گرایش‌های فکری و عقیدتی عمار: عمار از کسانی

بود که پس از ابلاغ رسول‌الله(ص) به ولایت و وصایت علی بن ابی طالب(ع) شهادت داد (کلینی، ۱۳۸۸: ۴۵۰/۱). او به کرات به احادیث نبوی(ص) استناد می‌کرد و همگان را به تبعیت از اهل بیت(ع) فرا می‌خواند (ر.ک: ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳۵۶/۴۵). برخی از وقایع مربوط به تقرب و جایگاه علی(ع) نزد رسول‌الله(ص) را این صحابه جلیل روایت کرده است که از آن جمله باید به اختصاص کنیه ابوتراب از جانب رسول خدا(ص) به علی(ع) اشاره کرد (ر.ک: ابن هشام، ۱۳۵۵: ۲۴۹/۲ و ۲۵۰). عمار از رسول‌الله(ص) روایت می‌کند که فرمودند: «أنا أقاتل على التنزيل و على يُقاتل على التأويل» (ابن صفار، ۱۴۰۴: ۳۲۹).

ارادت عمار به خاندان پیامبر(ص) به‌ویژه در مسئله وصایت و شایستگی اهل بیت(ع) برای جانشینی رسول الله(ص) بیشتر مشهود است. مرحوم کلینی از اصبع بن نباته نقل می‌کند که پس از فتح بصره، گروهی از صحابه به نزد علی(ع) آمدند. ایشان از فضایل فرزندان عبدالمطلب سخن می‌گفتند. از آن حضرت خواستند تا در وصف آنها سخن بگویند. آن حضرت پس از ذکر نام رسول‌الله(ص)، وصی او و حمزه و جعفر بن ابی

فیک وَ وِیلٌ لِمَنْ أَبْغَضَکَ وَ کَذَبَ فِیکَ» (حاکم، ۱۴۰۶: ۱۳۵/۳) و نیز نقل می‌کند که فرمودند: «حَقَّ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَلَی الْمُسْلِمِینَ کَحَقِّ الْوَالِدِ عَلَی وَلَدِهِ» (خوارزمی، ۱۴۱۱: ۳۲۱).

به‌نوشته یعقوبی پس از آشکارشدن نتیجه شورای سقیفه، عمار به‌همراه گروهی از مهاجران و انصار با ابوبکر مخالفت کرد و همگی در منزل علی(ع) تحصن کردند (ر.ک: یعقوبی، بی‌تا: ۱/۲۴ و ۱۲۵).

خبری که منابع روایی به‌نقل از ابن عباس آورده‌اند، دیدگاه عمار را بیشتر توضیح می‌دهد. ابن عباس نقل می‌کند در ایام حج مردی نزد عمر آمد و گفت آیا سخن آن مرد را شنیده‌ای که گفته است: «اگر عمر (امیرالمؤمنین) بمیرد به تأکید من با فلانی بیعت می‌کردم» (النسائی، ۱۳۴۸: ۴/۲۷۴)؛ «به خدا قسم بیعت با ابوبکر به‌جز فلت‌های بیش نبود» (بخاری، ۱۴۰۱: ۸/۲۵؛ طبری، ۱۳۸۷: ۲/۴۴۵).^۴ ابن‌ابی‌الحدید در شرح این عبارت می‌نویسد کسی که این کلام را گفت عمار بود (ابن‌ابی‌الحدید، بی‌تا: ۲/۲۴ و ۲۴)؛ عبارت آخری کلامش این است که «لَوْ قَدْ مَاتَ عُمَرُ لَبَايَعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ». درواقع سخن عمار هجو عمر بود که پیش‌ازاین عمار را هجو گفته بود (ابن‌ابی‌الحدید، بی‌تا، ۲/۲۵)؛ اما دیدگاه عمار در اعتراض به سقیفه و شتاب‌زدگی در انتخاب ابوبکر همان است که مورخان و محدثان اهل سنت هم به آن گواهی می‌دهند (طبری، ۱۳۸۷: ۲/۴۴۶)؛ ابن حجر، بی‌تا: ۱۲/۱۳۱ و ۱۳۲). هرچند به تعظیم شیخین و بیعت سقیفه تردیدی نداشته باشند (ابن‌ابی‌الحدید، بی‌تا، ۲/۲۶ به بعد؛ ابن حجر، بی‌تا: ۱۲/۱۳۸).

عمار پس از این نیز عثمان را شایسته خلافت نمی‌دانست و نکوهش‌کننده کسانی بود که عثمان را در حکم جانشین عمر پذیرفته بودند (ر.ک: ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۱/۲۸). او اعتقاد داشت علی(ع) تنها کسی است که مردم درباره ایشان اختلاف نمی‌کنند (ر.ک: ابن

عبدربه، ۱۴۰۴: ۳/۲۹۲۷ تا ۲۹۲۸).^۵

اختلاف نظر عمار با دیگر کارگزاران خلیفه: مقارن

با ایامی که ابوموسی‌اشعری از فتح بخشی از ایران فارغ شد و به بصره بازگشت، عمار از ولایت کوفه عزل شد. گزارش مؤلف تاریخ قم قرینه‌ای است که احتمال می‌رود میان این مسئله و عزل عمار رابطه‌ای وجود داشته باشد. در این کتاب آمده است که عمار و ابوموسی در امور نظامی و اداری عراق اختلاف نظر و مشاجره داشتند (ر.ک: قمی، ۱۳۶۱: ۲۹۸ تا ۳۰۱). با در نظر گرفتن اهمیت عراق برای نظام خلافت و روش معمول عمر در اعمال نظر و صدور حکم و همچنین جایگاه ابوموسی‌اشعری در فتوح شرق قلمرو اسلامی و اداره بصره، چنان‌که انتظار می‌رفت میانجیگری خلیفه به‌نفع ابوموسی به پایان رسید (ر.ک: ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲/۲۷۵ و ۲۷۶). ابن سعد بخش دیگری از کشمکش میان کوفه و بصره را در اداره مناطق مفتوحه و خراج و غنائم آن می‌داند (ر.ک: ابن سعد، ۱۴۱۰: ۳/۱۹۳).

عمار همچنین بر سر امور بیت‌المال، سهم کارگزاران حکومتی و شیوه فهم و اجرای احکام دینی با عبدالله بن مسعود مشاجره‌هایی داشت. چنان‌که پیش ازاین بیان شد، آراء فقهی عمار متمایز از دیگران بود و در مسائل متعدد، با آراء شیخین تفاوت داشت؛ برای نمونه درباره غسل (ر.ک: سجستانی، ۱۴۱۰: ۲/۲۸۵؛ النسائی، ۱۳۴۸: ۱/۹۷)، تیمم و وضو (البخاری، ۱۴۰۱: ۱/۸۷ و ۸۸) و نیز روزه (البخاری، ۱۴۰۱: ۱/۲۲۹؛ سجستانی، ۱۴۱۰: ۱/۵۲۳؛ ترمذی، ۱۴۰۳: ۲/۹۷؛ ترمذی پس از ذکر حدیث عمار به نقل از ابو عیسی می‌نویسد این حدیث حسن صحیح است و بسیاری از اهل علم از صحابه و تابعان و روات مانند سفیان سوری، مالک بن انس، شافعی و غیره بر طبق آن عمل

می‌کند (ابن‌عبدربه، ۱۴۰۴: ۲۷۷/۷). در توضیح این عبارت باید گفت بخش مهمی از روحیات کوفیان از فرهنگ جاهلی، اشرافیت قبیله‌ای، برتری‌جویی ناشی از تفاخرهای قومی و امتیازهای مالی و اجتماعی نشأت گرفته بود که به واسطه فتوح به دست آمده بود.

کوفه در ابتدا پادگانی بود که اعراب مسلمانانی که در جنگ قادسیه حضور داشتند، در آنجا استقرار یافتند. اولین ساکنان آن اعراب و از عناصر شهری یمنی بودند. بیشتر قبایل ساکن کوفه پس از رحلت رسول‌الله (ص) از اسلام برگشته بودند و منزلت آنان از مهاجران و انصار و ثابت‌قدمان در دین کمتر بود. علاوه بر اعراب که ترکیبی نامتجانس و ناهمگون داشتند، روادف (کسانی که به امید کسب غنائم جنگی به کوفه آمده بودند)، ایرانیان، بازرگانان، صنعتگران، هنرمندان، ادیبان و اهل ادیان و مذاهب دیگر رهسپار کوفه شدند و اسباب جدل‌های سیاسی و ایجاد محافل ادبی و علمی فراهم آمد. براین‌اساس ویژگی حاکم بر روانشناسی اجتماعی کوفه عبارت بودند از: «عدم اصالت عربی» و غلبه حس استقلال‌طلبی و میل به فرمانروایی و سرکشی (خاکرند، ۱۳۷۲: ۴۵ و ۴۶؛ نیز ر.ک: جعفریان، ۱۳۸۱: ۱۳۵). از نظر بافت اجتماعی نیز به علت تنوع اقوام و تکرر آراء، چنان‌که در شهرهایی با سنت پایدار مرسوم بود، امکان وحدت اجتماعی و فرهنگی و فکری وجود نداشت و تضاد آنان در حوزه‌های مختلف حاکمیت و فرمانروایی و حدود اختیارات حکام و چگونگی عزل و نصب آنها همچنان مبهم و عامل اختلاف بود. به همین علت باید گفت جامعه‌شناسی سیاسی کوفه را روحیات نامتعادلی همچون اعتراض، نبود استقرار، ناآرامی و نبود رضایت شکل می‌داد که باید از آن با عنوان روح عراقی^۶ یاد کرد. مؤلفه‌های اصلی روح عراقی سلطه فرهنگ قبیله‌ای (خاکرند، ۱۳۸۹: ۲۷۰)، ناسازگاری، گرایش به تحکم و وجودنداشتن سنت‌های پایدار فرهنگی بودند

می‌کنند). از جهتی با بررسی آراء فقهی و حدیثی عبدالله بن مسعود روشن می‌شود که دیدگاه او قرابت بسیاری به آراء شیخین داشته است (برای نمونه درباره سلسله اسناد حاکم و نقل نظر احمد بن حنبل و یحیی بن مالک: ر.ک: حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶: ۱۳۹/۱؛ بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۶۷/۱).

اختلاف عمار و ابن مسعود همچنین در مسائلی مانند قرائت قرآن (احمد بن حنبل، بی‌تا: ۱۰۹/۱) و نماز جمعه و احکام آن دریافت می‌شود (احمد بن حنبل، بی‌تا: ۴۵۹/۱). به نوشته بلاذری وقتی به عمار خبر رسید که عبدالله بن مسعود خانه‌ای عظیم در کوفه بنا کرده است به او گفت: «خانه‌ای محکم بنا کردی و آرزوهای دست‌نیافتنی داری؛ درحالی‌که به زودی می‌میری» (بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۶۵/۱).

روحیات کوفیان و شکایات‌های آنها: یکی از علت‌هایی که منابع برای عزل عمار آورده‌اند، شکایت کوفیان از او بود (طبری، ۱۳۸۷: ۱۴۴/۴). گزارش‌های موجود در بیان علت‌های شکایت، ناتوان و گاه دچار تعارض و ابهام‌اند؛ اما از لابه‌لای آنها برخی از انتظارات و روحیات کوفیان بازشناخته می‌شود (برای نمونه ر.ک: بیضون، ۱۳۷۹: ۲۰۴). در بررسی زمینه‌های فرهنگی حاکم بر روحیات کوفیان چندین محور باید بررسی شود که در ادامه تبیین می‌شود.

سه مقوله اسکان و فتوح و تقسیم غنائم از عمده مسائل مهم در شهرهای تازه تأسیس اسلامی بود (ر.ک: خلیفه بن خیاط، ۱۴۱۵: ۸۶). همین امر باعث می‌شد تا مردمان شهرهایی همچون کوفه در تصمیم‌های دستگاه خلافت اظهار نظر کنند و در عزل و نصب کارگزاران دخالت کنند و زبان به کذب و طعن امیران و صحابه بکشایند (ر.ک: بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۶۱ و ۱۶۷). ابن عبدربه از این روحیات با عبارت «مثالب کوفیان» یاد

که در نابودی و شکست هر حرکتی عامل مهمی به شمار می‌آمدند (خاکرند، ۱۳۷۲: ۴۶ تا ۳۹).

خصلت‌های اجتماعی نامتوازن و تعلق افراطی کوفه به سنت‌های قومی و قبیله‌ای بر تمام ابعاد نظام سیاسی و اجتماعی اثر می‌گذاشت. این درهم‌تنیدگی نگرش و رفتار اجتماعی که برخی از آن با تعبیر «عقل عربی» یاد می‌کنند چنان بود که در حکم مرجع قانون‌گذاری اجتماعی و عمل سیاسی، با تشریع و عقل دینی مقابله می‌کرد و در تغییرات اجتماعی به نفع عصیت قبیله‌ای و پاسداری از سنت‌های قومی و فرهنگ پیشین عمل می‌کرد (نک: جابری، ۲۰۰۹: ۹۶ به بعد) و اگرچه فاقد بصیرت دینی بود، در برخی مواضع رنگ‌وبوی دینی هم به خود می‌گرفت (خاکرند، ۱۳۸۹: ۲۹۵).

در نتیجه در کنار حضور فعال جریان‌های سیاسی عقیدتی ناهمگرا در کوفه و همراهی و حمایت برخی از رهبران قبیله‌ای و نخبگان کوفی با گروهی از صحابه که در کوفه سکونت داشتند، فضایی بی‌ثبات و پر از تنش و درگیری را ایجاد کرده و باعث شده بود تا ساکنان کوفه در صحنه‌های مختلف تاریخی کنش‌های ناهمگونی داشته باشند.

برخی از کوفیان هوادار دستگاه خلافت بودند و برخی دیگر مطابق منافع قومی یا فردی به‌طور دائم در مواضع خود تجدیدنظر می‌کردند و قدری جدی‌تر آنکه رهبران قبیله‌ای در مجالس رسمی در جایگاه نماینده کوفیان ظاهر می‌شدند و مطالبات و انتظارات خود را در قالب نمایندگی از طرف عموم مردم بیان می‌کردند. براین اساس بود که از سلوک سیاسی عمار انتقاد می‌کردند و او را فردی سخت‌گیر می‌شناختند (طبری، ۱۳۸۷: ۱۶۳/۴). مغیره بن شعبه اخلاق کوفیان را این‌گونه توصیف می‌کند: «و أهل الكوفة من ماء ألف لایرضون عن أمير و لا یرضی عنهم امیر» (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۱۲۶/۷). همچنین وقتی خلیفه مکتوب شکایت کوفیان

از عمار را دریافت کرد (ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ۱۶۳/۴)، درباره آنان این‌گونه سخن گفت: «من از کوفیان درمانده‌ام و از بدبختی ایشان طاقت من به سر آمده اگر امیر قوی و پرهیزگار بفرستم او را به فسق و فساد منسوب می‌کنند و اگر ضعیف باشد از او حساب نمی‌برند» (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۳۲۱/۲؛ نیز بنگرید به الرضی، بی‌تا: خطبه‌های ۲۸ و ۶۹ و ۱۲۵ و ۱۸۰).

کوفیان به این هم اکتفا نکردند و هیئتی مرکب از رهبران قبیله‌ای به مدینه فرستادند (ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ۱۴۴/۴). عموم منابع تاریخی اشاره‌های دقیقی به گلائی کوفیان نکرده‌اند؛ اما از قرائن موجود و برخی شکایت‌هایی که پیش‌ازین از دیگر عمال خلیفه داشتند، به علت‌های نارضایتی آنها از عمار پی می‌بریم که از آن جمله زیاده‌خواهی‌ها و منش اعتراضی اشرافیت قومی (ر.ک: ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۱۲۵/۷)، سهم‌خواهی بیشتر از غنائم حاصل از فتوح و مشارکت فعالانه در فرماندهی فتوح و اداره ایالت‌های شرقی بود (نک: : طبری، ۱۳۸۷: ۱۶۱/۴).

رهبران قبیله‌ای و کسانی که در عرصه فتوح حضور فعال داشتند، به‌ویژه در حوزه‌های چگونگی گسترش مرزی، در تعامل با نیروهای نظامی بصره و تقسیم غنائم با عمار اختلاف‌نظر داشتند. در توضیح این مطلب به خبر طبری استناد می‌شود که مطابق آن بصریان از عمار تقاضا کردند تا سهم بیشتری از غنائم و اداره ایالت‌ها را به آنها اختصاص دهد. لازمه پذیرفتن این درخواست واگذاری بخشی از سهم کوفه به بصره بود. به همین علت عمار پیش از آنکه بخواهد تصمیمی بگیرد و درباره اختلاف بین بصره و کوفه میانجیگری کند، آنها را به عمر ارجاع داد. این اقدام عمار به مذاق کوفیان خوش نیامد؛ چراکه علاقه‌مند بودند خودشان این موضوع را حل و فصل کنند. از این رو به شدت اعتراض کردند و راهی مدینه شدند. طبری ذیل عنوان «ذکر عزل

کوفه به خواسته‌های کوفیان از او برای بهره‌مندی از سهم بیشتر در غنائم به‌دست‌آمده از فتوح و ادارهٔ ایالت‌ها بازمی‌گردد. در این میان نقش اشرافیت قبیله‌ای و روحیات اجتماعی و فرهنگی حاکم بر این شهر باعث شد تا اعتراض و شکایت آنها از عمار جنبهٔ سیاسی و افراطی به خود بگیرد.

. برتری جویی قبیله‌ای اعراب: مسئلهٔ عصیت‌های قومی و قبیله‌ای و تفاخرهای عربی یکی از مسائل جدی است که در برخورد اهل عراق و به‌ویژه کوفیان (ذهبی، ۱۴۱۴: ۲۴۲/۳) و حتی برخی صحابه و مشاهیر اسلامی در برابر عمار به چشم می‌خورد. آنها به‌طور معمول عمار را به عبارت «ایها العبد الاجدع» خطاب می‌کردند و به این ترتیب ضمن تحقیر نسب و خاستگاه او، بر تفاخرهای قبیله‌ای و اشرافی خود مباهات می‌کردند (ر.ک: بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۶۱/۱). برتری جویی اعراب به ویژه با غلبهٔ حکومت قریشی چنان شدت گرفت که حتی امکان این ادعا وجود دارد که به‌گونه‌ای نامتوازن به جنگی قومی قبیله‌ای تبدیل شود. عمار در نظام قبیله گرای قریش حسب و نسب برجسته‌ای نداشت و در نتیجه پذیرفته نشده بود (بیضون، ۱۳۷۹: ۲۰۶).

. خیانت و ناپایداری همراهان عمار: هم‌زمان با ورود عمار به کوفه، برخی از رجال این شهر نزد او آمدند و اظهار ارادت و همراهی کردند. شاید از این جهت بود که وقتی رهبران و اشراف قبیله‌ای کوفه زبان به سعایت و بدگویی از عمار بازکردند، او نیز هیئت از رجال کوفه را به نمایندگی خود به مدینه فرستاد. این گروه از یک سو به اصحاب رسول‌الله (ص) اظهار ارادت داشتند و از دیگر سو در مقایسه با دیگران، به شیوه‌ای همدلانه با عمار مواجه شده بودند (ر.ک: ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۱۰۹/۱)؛ اما مسئله این است که وقتی هیئت کوفی وارد مدینه شدند نه تنها از عمار دفاع نکردند که

عمار عن الکوفه» و به نقل از اسناد خود، از سیف روایت می‌کند که عطارده که از سرداران فتوح بود استشهادی علیه عمار تنظیم کرد و در آن امارت عمار بر کوفه را زیر سؤال برد؛ نیز تصریح کرد که کوفیان امثال امر عمار را نمی‌کنند. خلیفه هم عمار و گروهی از نمایندگان کوفی را به مدینه فراخواند. این گروه که از مخالفان سرسخت عمار بودند، تاجایی که ممکن بود علیه عمار سخن گفتند (ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ۱۶۲/۴ و ۱۶۳).

این خبر به نقل از سیف بن عمر تمیمی است و برای اهل پژوهش، سیف در حکم فردی جاعل و کذاب شناخته می‌شود؛ همچنین مطابقت محتوای گزارش با دیگر اخبار موجود در این زمینه معلوم می‌کند که هدف اصلی سیف تعقیب منافع قومی و دفاع از عصیت عربی و در نتیجه ناکارآمد جلوه دادن اسلوب سیاسی عمار بود. این ادعا با استفاده از خبر بلاذری بیشتر درخور دفاع است. در این گزارش آمده است که عمار در فتح بخشی از عراق عجم با بنو عطارده بصره همکاری کرد و در ازای آن، سهمی از غنائم آن را برای کوفیان اختصاص داد؛ اما بنو عطارده شاکی شدند و با خطاب «ایها العبد الاجدع» به عمار اهانت کردند. آنها همچنین نزد خلیفه از عمار شکایت کردند و خواهان آن بودند تا ماحصل فتوح به بصره اختصاص یابد (بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۶۱/۱). روایت ذهبی نیز به آنچه بلاذری نوشته است، قرابت دارد با این تفاوت که ذهبی از ذکر جزئیاتی همچون نام قبایل بصری، اختلاف میان آنان با عمار و مسائلی از این قبیل خودداری کرده است (ذهبی، ۱۴۱۴: ۲۴۲/۳). بر این اساس، خبر طبری بیشتر از آنکه به کوفیان بازگردد به شکایت بصریان از عمار و سیاست او برای سهیم کردن کوفیان در منافع حاصل از فتوح مربوط می‌شود.

مطابق آنچه از این بحث به دست آمد، روشن می‌شود بخشی از علت‌های برکناری عمار از امارت

با مخالفان او همدست شدند و تاحد ممکن از عمار سخن گفتند و او را به نداشتن تجربه کافی در سیاست و ناتوانی در اداره امور متهم کردند. سعدبن مسعود ثقفی و جریربن عبدالله بجلی از جمله افرادی بودند که در این هیئت نمایندگی حضور داشتند. اتهام‌ها و سعایت‌ها چنان شدید بود که در تصمیم عمر در برکناری عمار نقش بسزایی ایفا کرد (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱، ۲۷۵/۲ و ۲۷۶ و ۳۲۱). عمار این توطئه را درک کرد و به همین علت وقتی به مدینه بازگشت بخشی از حقایق را بازگو کرد (ر.ک: یعقوبی، بی‌تا: ۱۵۵/۲).

مقاومت شکننده عمر در برابر نفوذ اشراف قریش

و نظام قبیله‌ای: برخی از نویسندگان معاصر بر این عقیده‌اند که «عمر می‌خواست گسترش قدرت خود و قدرت والی با هم انجام گیرد؛ ولی این تجربه شکست خورد» و در نتیجه، به کسانی همچون مغیره بن شعبه متوسل شد (شعبان، ۱۹۸۳: ۷۱). براساس خبر یعقوبی، خلیفه دوم حفظ بلاد و تحکیم قدرت را بر هر سیاستی اولویت می‌داد (ر.ک: یعقوبی، بی‌تا: ۱۵۵/۲). برخی دیگر از معاصران قدری جدی‌تر این موضوع را تعقیب کرده‌اند و بر این عقیده‌اند که عمر با وجود آنکه براساس قاعده اولویت قریشی وارد درگیری سیاسی شد، چون به دنبال تثبیت نظام سیاسی بود، از چارچوب قبیله‌ای فراتر رفت (بیضون، ۱۳۷۹: ۲۰۳). ازسویی سیاست عمر برای مقابله با اشرافیت قریش با موفقیت چشمگیری همراه نبود (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۹۱). بادقت در این سه نظر به دست می‌آید که سیاست خلیفه دوم در به‌کارگیری نخبگان غیرقریشی و تأکید بر تمرکزگرایی سیاسی و اداری، برای تحکیم پایه‌های خلافت قریشی و کسب مشروعیت سیاسی بود که به واسطه نفوذ اشراف قریش با تهدید مواجه شد. به سخنی دیگر، سیاست تعیین حدودکردن برای قریش و

استفاده از ظرفیت صحابه محمد(ص) که عمر مطرح کرد، درواقع فراهم‌آوردن فرصتی بود برای بازسازی قدرت و اعتبار قریش و تصفیه گروهی از نخبگان قریشی که بیش از آنکه به ثبات و ماندگاری در صحنه قدرت و برتری بیندیشند به منافع زودگذر فردی اکتفا کرده بودند و تعقیب اهداف نظام خلافت برخاسته از سقیفه را مانع می‌شدند.

عمر چنین می‌اندیشید که باتوجه به حساسیت نظام قبیله‌ای و سنت‌های برگرفته از اصول سیاسی و اخلاق اجتماعی رسول‌الله(ص) و آموزه‌های دینی، ضرورت دارد تا حضور نخبگان قریشی در صحنه مدیریت سیاسی محدود و زمینه‌ای فراهم شود تا دیگران و در رأس آنها اصحاب رسول‌الله(ص) بیشتر در جامعه حضور پیدا کنند. براین‌اساس لازم آمد تا خلیفه برنامه‌ای جدی و اجرashدنی تنظیم کند. به همین منظور دست به اقدامات مهمی زد که برخی از آنها عبارت‌اند از: تصفیه فرماندهان فتوح و برخی از صاحب‌منصبان حکومتی مانند خالدبن ولید و سعدبن ابی‌وقاص (ابن حجر ۱۴۱۵: ۶۹۹/۱)؛ بهره‌مندی از نظرهای دیگران به ویژه صحابه مانند امام‌علی(ع) (ابن‌حجر، ۱۴۱۵: ۲۰۹/۲؛ سیدرضی، بی‌تا: خطبه ۱۴۶)؛ واگذاری مناصب نظامی و غیرنظامی به صحابه (ابن‌سعد، ۱۴۱۰: ۱۲۵/۷؛ ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۸۹/۲ تا ۲۹۰)؛ فراخوان عمومی جذب قبایل (ابن‌عبدربه، ۱۴۰۴: ۱۰/۴)؛ حمایت از جنگاوران و رهبران قبیله‌ای (ابن‌حجر، ۱۴۱۵: ۸۹/۲؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۳۹/۴)؛ دریافت نظرهای مردم و نظارت و حسابرسی بر کارگزاران خود (ر.ک: مسعودی، ۱۴۰۹: ۳۰۶/۲)؛ طراحی شورای شش نفره خلافت (یعقوبی، بی‌تا: ۱۶۰/۲ و ۱۶۱).

درک این سیاست برای همگان نه‌تنها میسر نبود که احتمال مخالفت و مقاومت در برابر آن هم وجود داشت. خلیفه دوم بر این امر واقف بود و از جانب

پرسید: «کدام یک بر امارت شایسته‌تر است: مرد ضعیفی که مسلمان و باتقواست یا کسی که قوی است؛ اما سخت گیر؟». مغیره بن شعبه پاسخ داد: «مسلمان ضعیف دینش برای خودش است و ضعفش به ضرر تو و جمیع مسلمانان؛ اما مرد قوی فاجر، جورش به خودش برمی‌گردد و قوتش به نفع تو و همه مسلمانان است». خلیفه این کلام را تصدیق کرد (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۷۵/۲ و ۲۷۶).

آنچه محل پرسش است تناقض اخبار موجود درباره پاسخ مغیره و واکنش خلیفه به آن از یک سو و تصمیم او در انتصاب مغیره به جای عمار از سوی دیگر. این در حالی است که خلیفه خود از ضعف و سست اخلاقی مغیره آگاه بود. به گزارش طبری، علت برکناری عمار از امارت کوفه سخن‌چینی مغیره بن شعبه ثقفی و جریر بن عبدالله بجلی و کوفیان بود (ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ۱۶۳/۴ تا ۱۶۷). به‌ویژه عزل عمار از امارت کوفه و جانشینی او با مکر و حيله مغیره بن شعبه و صحبت‌های او با عمر ارتباط بسیاری داشت (ر.ک: ابن‌قتیبه، ۱۴۱۰: ۱/۶۹). حال آنکه چرا خلیفه کسی همچون مغیره را که چهره قبیح و نامقبولی داشت^۷ به جای عمار گماشت، جای تأمل فراوان دارد. عجیب‌تر آنکه عمر خود، مغیره را می‌شناخت؛ چنان‌که به‌نوشتۀ یعقوبی، وقتی کوفیان شکایت مغیره را نزد خلیفه بردند در جواب آنها گفت: «وقتی امیر مسلم و متقی را منصوب می‌کنم می‌گویند ضعیف است و وقتی امیری مجرم را منصوب می‌کنم می‌گویند فاسق است» (یعقوبی، بی‌تا: ۱۵۵/۲). خود عمار از جمله کسانی بود که مکر و فسق مغیره بن شعبه را افشا می‌کرد (ر.ک: ابن‌قتیبه، ۱۴۱۰: ۱/۶۹).

عمار که اهل ذکاوت و درایت بود به این سیاست خلیفه پی برده بود. به همین علت پس از بازگشت به مدینه خطاب به عمر چنین گفت: «من آن هنگام که آیه «وَرَبِّدُ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ

اشرافیت قریش احساس خطر می‌کرد؛ ولی سیاست و برنامه لازم را برای محدود کردن قدرت آنها نداشت (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۹۱).

این مسئله در کنار سیاست خلیفه دوم برای مشورت با دیگران، به‌ویژه صحابه و گفتگو با نمایندگان شهری و پیگیری انتظارات و مطالبه‌ها و شکایت‌های آنها، بیان‌کننده نکته اساسی دیگری است و آن القاء این تفکر که اختلاف‌نظر درباره برخی مسائل مهم مانند آنچه درباره جانشینی رسول‌الله (ص) بیان شد، امری طبیعی به‌نظر می‌رسد. مهم این است که جامعه تغییراتی کرده است که مطابق با آن، در حوزه‌های مختلف باید تجدیدنظر یا به عبارتی اجتهاد صورت بگیرد. بررسی اینکه این دیدگاه با سنت دینی سازگار است یا در شمار بدعت و انحراف از معیار به شمار می‌رود، از مجال این مقال بیرون است.

تأملی در اظهارنظر برخی از کسانی که با خلیفه درباره عمار سخن گفتند، بیان‌کننده این واقعیت است. یکی از شواهد این مدعا گفت‌وگوی میان خلیفه دوم و برخی از نمایندگان کوفه در مدینه است. درباره اینکه این گفت‌وگو به واسطه شکایت کوفیان از عمار بود یا ابوموسی اشعری، در اخبار موجود اختلاف وجود دارد (ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ۱۶۵/۴؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۱۲۶/۷) که البته در صورت نفی آن از عمار، به برخی از اتهام‌هایی که به او زده شده بود (ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ۱۶۳/۴)، پاسخ داده می‌شود؛ اما باوجود قراین دیگری مثل انتصاب مغیره بر کوفه که مطابق اخبار موجود پس از عزل عمار رخ داد، این احتمال تقویت می‌شود که شکایت از عمار بوده است. این تردید و تصریح خبر خلافت، ما را به تأمل در این روایت وادار می‌کند.

براساس این خبر وقتی عمر با اعتراض و شکایت کوفیان مواجه شد، از کسانی که درکنارش بودند،

وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (قصص، ۵) را تلاوت کردی، دانستم که تو مرد عمل نیستی» (طبری، ۱۳۸۷: ۱۶۴/۴). براین اساس روشن می‌شود که توطئه قبیله‌ای، نفوذ اشراف قریش و نظام خلافت در برکناری عمار سهم بسزایی داشته است.

ناکامی عمار در تحقق آرمان‌های اسلامی: برخی

دیگر از نویسندگان معاصر بر این باورند که عمار در تحقق اهداف نظام خلافت در اداره ولایت کوفه تجربه کافی نداشت و همین امر باعث شد تا خلیفه به افراد باتجربه رجوع کند (شعبان، ۱۹۸۳: ۷۱). درحالی‌که پر واضح است نه عمار فرد بی‌تجربه و بی‌کفایتی بود و نه کسی همچون عمر بدون در نظر گرفتن شایستگی و سوابق عمار، او را برای امارت شهر مهمی همچون کوفه گماشته بود. براساس آنچه در این مقاله آمد باید گفت که عزل عمار نتیجه توطئه‌ای مشترک بود که گروه‌های مختلف در آن نقش داشتند.

نتیجه

۱. در انتصاب عمار بر امارت کوفه و برکناری او عوامل بسیاری دخیل بوده است. دراین میان سابقه دیرینه عمار در اسلام و عصر رسول‌الله (ص) در کنار ویژگی‌های شخصیتی و منش اجتماعی عمار، اوضاع عمومی جامعه اسلامی، سیاست دستگاه خلافت در اداره جامعه اسلامی، مواجهه خلیفه دوم با مسائل جدید درونی و بیرونی که پیش‌ازاین سابقه نداشت، اداره شهرهای تازه تأسیس اسلامی به‌ویژه کوفه و موقعیت محیطی و فرهنگ عمومی جامعه نقش مؤثری را ایفا می‌کرد؛ اما مهم‌ترین مسئله در انتخاب عمار، از روحيات حاکم بر جامعه اسلامی عربی نشأت گرفته بود و سیاست‌های قبیله‌ای و گرایش‌های عقیدتی کمتر در این زمینه نقش داشتند. همین مسائل در برکناری او

از امارت کوفه نقش مستقیمی داشتند.

۲. بخشی از انگیزه‌های خلیفه دوم از انتصاب عمار بر امارت کوفه به زمینه‌های اجتماعی و مدیریت امور مرزی و نیروهای فتوح و ناتوانی امیران پیشین کوفه و مطالبات کوفیان بازمی‌گشت. علاوه‌براین، سوابق عمار در دوران رسول‌الله (ص) و مشارکت فعال در فتوح شام و عراق و حضور در شهر تازه‌تأسیس کوفه، در انتصاب او بر کوفه اثرگذار بود. عمار در دوران امارت بر کوفه در تعامل با خلیفه دوم و زیر نظر او عمل می‌کرد و ضمن حضور فعال و مثبت در فتوح و دفاع از مرزهای شرقی، در پاسخ‌گویی به مطالبات کوفیان اهتمام فراوانی داشت.

۳. سلوک مدیریتی عمار براساس سیره قولی و عملی پیشوایان معصوم و همسو با آموزه‌های دینی و سنت و تأییدشده ایشان بود که تدبیر، بردباری، ساده زیستی، مردم‌داری، تأکید بر ارزش‌ها و فرهنگ دینی، دفاع از حق و پرهیز از بدعت و انحراف از آن جمله بود. بااین‌حال پس از گذشت یک سال و چند ماه از امارت عمار بر کوفه، خلیفه دوم او را معزول کرد و سکان اداره کوفه را به کسان دیگری سپرد.

۴. عوامل مختلفی در برکناری عمار نقش داشتند که برخی از آنها عبارت‌اند از: اشرافیت قبیله‌ای کوفه، توطئه قریشی‌گرایی، تفاخرطلبی قومی، نظام قبیله‌ای، سنت‌های اجتماعی برخاسته از تفکر جاهلی و روحيات ناسالم و اعتراضی کوفیان که به‌طور حتم در تقابل با سنت رسول الله (ص) و آموزه‌های وحیانی قرار داشت.

۵. به‌نظر می‌رسد ضربه‌هایی که سنت‌های عربی، نظام قبیله‌ای و تفاخرطلبی قومی و صنفی در این دوران، ایام امارت کوفه، بر عمار فرود آوردند، بسیار سخت‌تر و عذاب‌آور از شکنجه‌هایی بود که اجداد جاهلی آنها در بیابان‌های تفتیده مکه بر بدن او وارد کردند. از این نظر استقامت و سلامت عمار در این

عرصه نیز ثابت کرد که او همواره از اصحاب واقعی رسول‌الله (ص) است و همراه با حق و اهل بهشت است.

پی‌نوشت

۱. بخش مهمی از درهم‌آمیختگی اخبار مرتبط با کارگزاران خلیفه دوم در کوفه به این علت است که حوزه اختیارات افراد در کوفه با تصمیمات خلیفه بستگی تام داشت. براین اساس برخی فقط مسئول امور نظامی بودند؛ چنان‌که برخی دیگر مانند سعد و عمار دارای اختیار کامل و تام، اعم از امارت، قضاوت، حرب و نماز بودند (ر.ک: خلیفه بن خیاط، بی‌تا: ۸۸). بی‌توجهی به این مهم باعث سردرگمی منابع اسلامی و برخی از پژوهش‌های انجام‌شده در این زمینه شده است.

۲. اعراب سرزمین‌های رسوبی را سواد (خاک سیاه) می‌نامیدند. به قولی واژه سواد به تدریج با کلمه عراق یکی شد و شامل تمام سرزمین بابل می‌شد (لسترنج، ۱۳۳۷: ۲۶).

۳. روایت‌های دیگری غیر از این هم نقل شده است (ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ۱۴۵/۴).

۴. مولف المصنف این سخن را با کمی تفاوت آورده است: «أَو مَاتَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمُنَا إِلَى قُلَانٍ قَبَائِعْنَاهُ إِنَّ كَانَتْ بَيْعُهُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَهُ» (ابن ابی شیبه، ۱۴۰۹: ۶۱۵/۷).

۵. یکی از دیدگاه‌های مهم درباره مواضع عمار به نظام خلافت، دیدگاه ابراهیم بیضون است. بیضون بین سه مقوله نظام خلافت، تداوم قدرت قریش و نفوذ اشرافیت قبیله‌ای نسبت مستقیم برقرار کرده است و معتقد است حکومتی که پس از رسول‌الله (ص) شکل گرفت «یک امر قریشی است» و دیگران و

از آن جمله انصار و غیرقریش از امتیازات آن بی‌بهره بودند. آنچه محل بحث و نقد است اینکه بیضون علت‌های حضور عمار در صحنه سیاست و مخالفت با سقیفه و خلافت را جنگ جناح‌ها بر سر قدرت و در موضع همسان با انصار قرار می‌دهد و قدری صریح‌تر معتقد است دلیل اصلی قرابت و همراهی عمار با اهل بیت (ع)، بازگشت به موقعیت اجتماعی خود در زمان رسول‌الله (ص) و مقابله با سنت‌های قومی و نظام قبیله‌ای در حال احیاء بود (بیضون، ۱۳۷۹: ۲۰۰ و ۲۰۱). موضوعی که والیسی با عنوان محرومیت مشترک از آن نام می‌برد (yelse, ۱۹۷۳ به نقل از بیضون، ۱۳۷۹: ۲۰۰ و ۲۰۱). البته بررسی دقیق و ارزیابی این دست موضوعات مجال دیگری را می‌طلبد؛ اما نباید غافل بود که فضایل و شخصیت عمار که بخشی از آنها به واسطه رسول‌الله (ص) و بخشی دیگر به نقل از صحابه و منابع اسلامی در همین مقاله آمد، چنین زعمی که هدف عمار را در جهت رفع محرومیت اجتماعی های فردی بدانند، با تردید و حتی انکار مواجه می‌سازد. بیضون در ادامه برخی از نکات پیشین خود را بازبینی می‌کند و به آن شک می‌کند؛ اما برای هیچ کدام علت و شاهدهی نیآورده است (بیضون، ۱۳۷۹: ۲۰۱).

۶. این اصطلاح از علایلی است (العلایلی، ۱۹۷۲: ۴۹) که خاکرند از آن برای تحلیل روانشناسی کوفیان بهره برده است (خاکرند، ۱۳۷۲: ۴۵).

۷. امام علی (ع) درباره مغیره خطاب به عمار فرمود: «دَعُهُ يَا عَمَّارُ فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَ عَلَى عَمَلٍ لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الْأَشْبَهَاتِ عَازِرًا لِسَقَطَاتِهِ» (سیدرضی، بی‌تا، کلام ۴۰۵: ۹۵).

کتابنامه

- ابوعبید، قاسم، (۱۴۰۸)، الأموال، تصحیح محمدخلیل هراس، بیروت: دارالفکر.
- ابن ابی الحدید، (بی‌تا)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت: داراحیاءالکتب-العریه.
- ابن ابی شیبہ، (۱۴۰۹)، المصنف، تحقیق سعید محمد اللحام، بیروت: دارالفکر.
- ابن صفار، محمدبن حسن، (۱۴۰۴)، بصائر الدرجات، تحقیق کوچه باغی، طهران: الاعلمی.
- ابن اعثم، (۱۴۱۱)، الفتوح، تحقیق علی شیر، بیروت: دارالاضواء.
- ابن حبیب، بی‌تا، المحبّر، تحقیق ایلزه لیختن شتیر، بیروت: دارالآفاق الجدیده.
- ابن حجر، (۱۴۱۵)، الاصابه فی تمییز الصحابه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ، (بی‌تا)، فتح الباری (شرح صحیح البخاری)، چ ۲، بیروت: دارالمعرفه.
- ابن حزم، (۱۴۱۸)، جمهره انساب العرب، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن سعد، (۱۴۱۰)، الطبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن شُبّه، (۱۴۱۰)، تاریخ المدينه المنوره، تحقیق فهیم محمد شلتوت، چ ۲، قم: دارالفکر.
- ابن عبدالبر، (۱۴۱۲)، الاستیعاب فی معرفه الصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجليل.
- ابن عبدربه، (۱۴۰۴)، العقد الفريد، تصحیح مفیدمحمد قمیحه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن عساکر، (۱۴۱۵)، تاریخ مدينه دمشق، تحقیق علی شیر، بیروت: دارالفکر.
- ابن قتیبه، (۱۴۱۰)، الامامه و السياسه، تحقیق علی شیر، بیروت: دارالاضواء.
- ابن کثیر، (۱۴۰۷)، البدایه و النهایه، بیروت: دارالفکر.
- ابن هشام، (۱۳۵۵)، السیره النبویه، حققها و شرحه مصطفی السقا، ابراهیم الیاری، عبدالحفیظ شبلی، القاهره: مکتبه مصطفی البابي الحلبي، افست تهران: مکتبه الصدر.
- احمدبن حنبل، (بی‌تا)، مسند احمد، بیروت: دارصادر.
- بخاری، محمدبن اسماعیل، (۱۴۰۱)، صحیح البخاری، بیروت: دارالفکر.
- بلاذری، احمد، (۱۹۵۹ م)، الانساب الاشراف، تحقیق محمد حمیدالله، بی‌جا: دارالمعارف.
- بیضون، ابراهیم، (۱۳۷۹)، رفتارشناسی امام علی (ع) در آینه تاریخ، ترجمه علی اصغر محمدی سیجانی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ترمذی، محمدبن عیسی، (۱۴۰۳)، سنن الترمذی، تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان، بیروت: دارالفکر.
- جابری، محمدعابد، (۲۰۰۹)، تکوین العقل العربی، بیروت: مرکز دراسات الوحده العربیه، آذار.
- جعفریان، رسول، (۱۳۸۱)، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (علیهم السلام)، قم: انصاریان.
- الحاکم نیشابوری، محمد، (۱۴۰۶)، المستدرک، بیروت: دارالمعرفه.
- حمیری کلاعی، (۱۴۲۰)، الاكتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله (ص) و الثلاثه الخلفاء، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- خاکرند، شکرالله، (۱۳۷۲)، علل شکل گیری خوارج، بی‌جا: سازمان تبلیغات اسلامی.
- ، (۱۳۸۹)، سیر تمدن اسلامی، قم: بوستان کتاب (دفتر تبلیغات اسلامی).
- خزاعی، علی، (۱۴۱۹)، تخریج الدلالات السمعیه، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- خلیفه بن خیاط، (۱۴۱۵)، تاریخ خلیفه بن خیاط، تحقیق

- فواز، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- . خوارزمی، الموفق بن احمد، (۱۴۱۱)، المناقب، تحقیق المحمودی، چ ۲، قم: موسسه النشر الاسلامی.
- . دارمی، عبدالله، (بی تا)، سنن الدارمی، دمشق: مطبعه الاعتدال.
- . دیاربکری، حسین، (بی تا)، تاریخ الخميس، بیروت: دارصادر.
- . دینوری، ابوحنیفه، (۱۳۶۸)، اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، قم: منشورات الرضی.
- . ذهبی، محمد، (۱۴۱۴)، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر والأعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، چ ۲، بیروت: دارالکتب العربی.
- . زبیر بن بکار، (بی تا)، الأخبار الموفقیات (کتاب السابع)، تحقیق سامی مکی العانی، بغداد: حماء التراث الاسلامی.
- . سجستانی، سلیمان بن اشعث، (۱۴۱۰)، سنن ابی داود، تحقیق سعید محمد اللحام، بیروت: دارالفکر.
- . سیدرضی (الرضی)، (بی تا)، نهج البلاغه، تحقیق محمد عبده، بیروت: دارالمعرفه.
- . شعبان، محمد عبدالحی، (۱۹۸۳ م)، صدر الإسلام و الدوله الأمویة، بیروت: الاهلیه.
- . شیخ صدوق، (۱۴۰۴)، من لایحضره الفقیه، تحقیق غفاری، چ ۲، قم: جامعه المدرسین.
- . ---، (۱۳۸۶)، علل الشرایع، النجف: المکتبه الحیدریه.
- . ---، (۱۴۰۴)، عیون اخبار الرضا، بیروت: موسسه الاعلمی.
- . ---، الخصال، (بی تا)، تحقیق غفاری، قم: جامعه المدرسین.
- . شیخ طوسی، (۱۳۶۳)، الاستبصار، تحقیق خراسان و تصحیح آخوندی، قم: دارالکتب الاسلامیه.
- . طبری، محمد بن جریر، (۱۳۸۷)، تاریخ الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چ ۲، بیروت: دارالتراث.
- . القزوینی، محمد، (ابن ماجه)، (بی تا)، سنن ابن ماجه، بیروت: دارالفکر.
- . العیالی، عبدالله، (۱۹۷۲)، الامام الحسین، بیروت: دار مکتبه التریبه.
- . قمی، حسن، (۱۳۶۱)، تاریخ قم، ترجمه حسن قمی، تصحیح جلال الدین تهرانی، تهران: توس.
- . کلینی، محمد، (۱۳۸۸)، الکافی، تحقیق غفاری، چ ۲، بی تا: دارالکتب الاسلامیه.
- . لسترنج، گای، (۱۳۳۷)، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- . مادلونگ، ویلفرد، (۱۳۷۷ ش)، جانشینی محمد (حضرت محمد (ص))، ترجمه احمد نمائی، جواد قاسمی، محمد جواد مهدوی و حمیدرضا ضابط، مشهد: آستان قدس رضوی.
- . مسعودی، علی بن حسین، (۱۴۰۹)، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق اسعد داغر، قم: دارالهجره.
- . مسلم بن حجاج نیشابوری، (بی تا)، صحیح مسلم، بیروت: دارالفکر.
- . النسائی، احمد بن شعیب، (۱۳۴۸)، سنن النسائی، بیروت: دارالفکر.
- . یعقوبی، احمد، (بی تا)، تاریخ یعقوبی، قم: دارصادر.